



درس تفسیر سوره مبارکه جاثیه - جلسه ۹

حضرت آیت الله العظمی جوادى آملی دامت برکاته

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿وَخَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ وَلِتُجْزَىٰ كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ﴾ (۲۲) أَفَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَىٰ عِلْمٍ وَخَتَمَ عَلَىٰ سَمْعِهِ وَقَلْبِهِ وَجَعَلَ عَلَىٰ بَصَرِهِ غِشَاوَةً فَمَنْ يَهْدِيهِ مِنْ بَعْدِ اللَّهِ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ (۲۳) وَقَالُوا مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ وَمَا لَهُمْ بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ (۲۴) وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ مَّا كَانَ حُجَّتَهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا اتُّبِّأْنَا بِآبَائِنَا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۲۵) قُلِ اللَّهُ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ يُمْيِتُكُمْ ثُمَّ يَجْمَعُكُمْ إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَا رَيْبَ فِيهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾ (۲۶)

خلقت نظام هستی و صحنه معاد براساس حق و عدل

سوره مبارکه «جاثیه» از آن جهت که در مکه نازل شد و محور اصلی سُورِ مکی هم اصول دین است و جریان معاد سهم تعیین‌کننده‌ای در تربیت جوامع بشری دارد، درباره اینکه نظام هستی به حق خلق شده است، یک؛ و پایان این عالم هم صحنه معاد است که در صحنه معاد بین حق و باطل، صدق و کذب، خیر و شر، حسن و قبیح فرق است تا بشود نظام عدل، دو؛ این آیات را نازل فرمود. قبلاً بیان مسئله شریعت بود و اول کسی که موظف است پیرو شریعت باشد خود پیغمبر (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) است که فرمود ما شریعت نازل کردیم ﴿ثُمَّ﴾

جَعَلْنَاكَ عَلَىٰ شَرِيعَةٍ مِّنَ الْأَمْرِ فَاتَّبِعْهَا ﴿١﴾<sup>۱</sup> اولین پیرو شریعت و دین خود، پیامبر (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) است و کسی که پیرو شریعت نیست، پیرو هوا است؛ به هر حال انسان برنامه‌ای دارد، آن برنامه اگر مطابق دین نبود، مطابق میل خودش هست. اینکه برخی‌ها می‌گویند من هر چه می‌خواهم می‌کنم، یعنی معبود من هوای من است، ولو عبارت او این نباشد؛ کسی بگوید من هر چه می‌خواهم می‌گویم و هر چه می‌خواهم انجام می‌دهم، به هر حال پیرو میل خودم هستم، این می‌شود: ﴿أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ﴾.

### حق بودن ساختار نظام خلقت همانند فطرت و طبیعت انسان

جریان اینکه ساختار این عالم به حق است، این در چند جای قرآن کریم هم به صورت موجه و هم به صورت سالبه آمده است؛ به صورت سالبه در سوره مبارکه «ص» آیه ۲۷ آمده است که فرمود: ﴿وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَ الْأَرْضَ وَ مَا بَيْنَهُمَا بَاطِلًا﴾، به صورت موجه هم در خیلی از جوامع آمده است که ﴿خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ﴾<sup>۲</sup> و معنای این کریمه هم این است که مصالح ساختمانی جهان «حقیقت» است؛ یعنی اگر کسی سؤال بکند که این مسجد را با چه چیز ساختید؟ آن مهندس می‌گوید که مثلاً با سیمان و آهن و امثال آن؛ اما حالا سیمان با چه چیزی ساخته شد؟ آهن با چه ساخته شد؟ مثلاً می‌گویند مواد اولی آن این است، مواد اولی آن با چه ساخته شد؟ و صورتی که به این جهان داده شده با چه ساخته شد؟ این را گاهی به صورت «باء» مصاحبه و گاهی به صورت «باء» ملاسه می‌فرماید که مصالح ساختمانی عالم «حقیقت» است، این عالم «باطل» را نمی‌پذیرد. اگر سؤال بکنند که دستگاه گوارش شما - روده و معده - با چه چیزی ساخته شد؟ طبیب یک نحوه جواب می‌دهد، ولی آن جواب نهایی این است که اینها به سلامت ساخته شد؛ یعنی دستگاه روده و معده؛ نظیر یک تُنگ نیست، یک ظرف خالی

۱. سوره جاثیه، آیه ۱۸.

۲. سوره انعام، آیه ۷۳؛ سوره ابراهیم، آیه ۱۹؛ سوره نحل، آیه ۳؛ سوره زمر، آیه ۵؛ سوره تغابن، آیه ۳.

نیست که هر چه به آن بدهی جا بدهد. الآن یک تُنگ خالی را شما چه سَم درون آن بریزی و چه عسل بریزی جا می‌دهد؛ اما این دستگاه روده و معده دستگاهی است که به «حق» خلق شده است، اگر غذای سالم دادید تحویل می‌گیرد و هضم می‌کند و اگر غذای مسموم دادی بالا می‌آورد؛ یعنی من برای این خلق نشدم؛ این برای طبیعت است.

فطرت ما هم این‌چنین است، اگر حرف حق و حرف صحیح را تحول فطرت دادیم، قبول می‌کند؛ اما اگر آدم بخواهد کسی را فریب بدهد نمی‌پذیرد، این بالا می‌آورد. همان‌طوری که «طبیعت» ما باطل را بالا می‌آورد، «فطرت» ما باطل را بالا می‌آورد، «نظام خلقت» هم باطل را بالا می‌آورد؛ یعنی ممکن نیست کسی با فریب بخواهد زندگی کند یا با دروغ بخواهد زندگی کند، در نهایت یک وقت رسوا می‌شود. این یک وقت که رسوا می‌شود، یعنی این نظام هستی آن را بالا آورده، ساختار عالم باطل را نمی‌پذیرد! فرمود ما که این عالم خلق کردیم این را باطل خلق نکردیم: ﴿وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا بَاطِلًا﴾ حالا یا زود یا دیر! ﴿ذَلِكَ ظَنُّ الَّذِينَ كَفَرُوا فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنَ النَّارِ﴾<sup>۳</sup> پس عالم به حق خلق شد و با باطل نیست، پس یک صحنه دادرسی و بازرسی و امثال آن هست.

### سامان‌دهی انسان‌ها در صحنه قیامت براساس حق و عدل

در آیه ۲۸ سوره مبارکه «ص» فرمود در صحنه قیامت هم که همگان جمع شدند، «بالعدل» سامان می‌پذیرد، ﴿أَمْ نَجْعَلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَالْمُفْسِدِينَ فِي الْأَرْضِ أَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقِينَ كَالْفُجَّارِ﴾. اینها یک حرفی می‌زدند، می‌گفتند که انسان معدوم می‌شود؛ وقتی معدوم شد بین خوب و بد فرقی نیست، چون «لا میزَ فی

۳. سوره ص، آیه ۲۷.

الأعداء»،<sup>۴</sup> برخی‌ها هم برابر آنچه در سوره مبارکه «کَهِف» بود می‌گفتند اگر قیامت باشد، ما همان‌طوری که در دنیا مرفّه هستیم، آن‌جا هم مرفّه هستیم که این آیه سوره «کَهِف» در بحث قبل خوانده شد.<sup>۵</sup> پس این‌چنین نیست که طالح و صالح یکسان باشند، وگرنه می‌شود ظلم ﴿وَلَا يَظْلِمُ رَبُّكَ أَحَدًا﴾.<sup>۶</sup> پس این دو عنصر در غالب سُورِ مکی و در بعضی از سُورِ مدنی هست که عالم «بالحق» است و چون «بالحق» است، صحنه دادرسی و محاکمه و قضا و داوری هست و آن صحنه هم «بالعدل» است، پس علماً «بالحق» است و عملاً «بالعدل».

پرسش: اگر ما گفتیم که عالم به «حق» خلق شده و باطل را نمی‌پذیرد، انسان هم جزئی از عالم است. پاسخ: بله.

پرسش: اکثر انسان‌ها هم بر باطل بودند.

پاسخ: نه، انسان که باطل را می‌پذیرد، انبیا آمدند که باطل نپذیرد! فرمود که ما شریعت آوردیم ﴿فَاتَّبِعْ﴾ که جلوی باطل را بگیریم؛ منتها حالا بعضی‌ها به سوء اختیار خودشان به طرف باطل می‌روند که الآن آن آیه مطرح می‌شود.

پرسش: حق بودن زمین و آسمان به چه معناست؟

پاسخ: یعنی زمین و آسمان را ذات اقدس الهی طرزی خلق کرد - مثل معده و روده ما - که گناه و ظلم را نمی‌پذیرند؛ یک وقت است که ﴿فَدَمَّرْنَاهَا تَدْمِيرًا﴾<sup>۷</sup> در پیش است، این‌طور نیست هر کسی هر کاری که خواست در نظام آفرینش انجام بدهد، ظرفیت جهان مثل ظرفیت معده و روده است، باطل را بالا می‌آورد. اینکه می‌بینید

۴. شرح المنظومه، ج ۲، ص ۱۹۱؛ «لا میز فی الأعداء من حیث العدم\*\*\* و هو لها إذا بوهم ترتسم».

۵. سوره کَهِف، آیات ۳۶ و ۳۷.

۶. سوره کَهِف، آیه ۴۹.

۷. سوره اِسرائ، آیه ۱۶.

این همه افراد سلاطین آمدند و خبری از آنها نیست و جهان را این چند نفر - مثل انبیای ابراهیمی (علیهم السلام) - دارند اداره می‌کنند، برای همین جهت است.

### پرستش آگاهانه هوای نفس در اثر عدم پذیرش شریعت

فرمود این شریعت را اوّل کسی که پیروی می‌کند تو باید باشی، بعد دیگران؛ مبادا کسی خیال کند حق و باطل و عدل و ظلم یکسان است؟! این طور نیست! ﴿وَحَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ﴾، پس باطل در کار نیست؛ گاهی به صورت موجه است و نفی سالبه «بلا تبع»؛ گاهی به صورت سالبه است و اثبات موجهه «بالتبع»، مثل سوره «ص».

حالا که یک صحنه داوری هست، در آن صحنه این طور نیست که فاجر و متقی یکسان باشند، ﴿وَلِتُجْزَى كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ﴾، پس حساب و کتابی در عالم هست. بعد فرمود کسی که این شریعت را نمی‌پذیرد، به هر حال برنامه‌ای دارد؛ او این خدای آفریدگاری که خود او و نظام را آفرید، او را عبادت نمی‌کند و هوای خود و میل خود را عبادت می‌کند. او در حقیقت یک بت پرست است، منتها بت درونی که می‌گویند: «الطّف الأَصْنَامِ الْهَوَاءَ»، لطیف‌ترین بت، همان بت درون و بت هوس است. ﴿أَفَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهُهُ هَوَاهُ﴾، «إله» دارد؛ ولی به جای اینکه «إله» خود را عبادت کند، هوای خود را عبادت کرده است که در حقیقت هوای خود را به جای «إله» می‌داند.

﴿وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَى عِلْمٍ﴾، این ﴿أَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَى عِلْمٍ﴾؛ یعنی کسی که به علم خود عمل نکرده است، عالماً عامداً به طرف ضلالت می‌رود؛ این دو تفسیر دارد: یک تفسیر که جناب فخر رازی و امثال ایشان اشاره کردند که گفتند

این ناظر به سوره مبارکه «انعام» است؛<sup>۸</sup> در سوره مبارکه «انعام» ذات اقدس الهی فرمود که ﴿اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ﴾؛<sup>۹</sup> خدا می‌داند که چه کسی را پیغمبر کند! این جا هم فرمود: «اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يُظِلُّ مَنْ يَشَاءُ»؛ چه کسی شایسته هدایت نیست و باید گمراه بشود! در آیه ۱۲۴ سوره مبارکه «انعام» به این صورت هست که فرمود: ﴿اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ﴾، در مقابل آن به زعم جناب فخر رازی این آیه است که ﴿أَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَى عِلْمٍ﴾،<sup>۱۰</sup> لکن این معنا که گفته شد مستفاد از آیه نیست؛ آیه آن است که انسان در درون خود سه جبهه جنگ دارد؛ البته این سه جبهه جنگ در عرض هم نیستند؛ دو جبهه جنگ در عرض هم هستند، اگر انسان در این دو جبهه فاتح و پیروز شد، وارد آن جهاد اکبر می‌شود.

### تبیین علت اضلال آگاهانه انسان

بیان مطلب این است که اگر انسان بخواهد بفهمد، در برهان و هم و خیال راهزن است؛ در خیلی از موارد انسان تا به آن قله معرفت صحیح بخواهد برسد، مغالطات و همی و خیالی راهزن اوست، نمی‌گذارد که اندیشه ناب بهره او بشود، او در بخش اندیشه دارد می‌جنگد؛ یعنی با و هم و خیال می‌جنگد تا به برهان برسد، این کار حوزه و دانشگاه است. در مسئله تربیت و اخلاق، جنگ بین عقل عملی که «مَا عُبِدَ بِهِ الرَّحْمَنُ وَ اكْتُسِبَ بِهِ الْجَنَانُ»،<sup>۱۰</sup> با شهوت و غضب است؛ آن قلمرو، قلمرو اراده و تصمیم و عزم و کار است. قلمرو عقل نظری، اندیشه و تصور و تصدیق و برهان و قیاس و استدلال است. در استدلال، و هم و خیال درگیر هستند، در اراده و عزم و اخلاص، شهوت و غضب درگیر هستند، این جنگ برای همیشه است؛ یعنی هر کسی در درون خود این دو جبهه جنگ را دارد و اگر

۸. مفاتیح الغیب، ج ۲۷، ص ۶۷۸؛ «وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَى عِلْمٍ» یعنی علی علم بأن جوهر روحه لا يقبل الصلاح و نظيره في جانب التعظيم قوله تعالى: ﴿اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ﴾ [الأنعام: ۱۲۴] و تحقیق الکلام.

۹. سوره انعام، آیه ۱۲۴.

۱۰. الکافی (ط - الاسلامیه)، ج ۱، ص ۱۱.

در این دو جبهه پیروز شد و خواست جنگ و مبارزه را ادامه بدهد، تازه بین عقل نظر او و عقل عمل او که از او به قلب هم می‌توان یاد کرد جنگ شروع می‌شود، این دیگر جهاد اکبر است، نه جهاد اوسط! آن جهاد اوسط اکبر نسبی است، در جهاد اکبر نسبی که همان جهاد اوسط است، جنگ بین عقل است و هوس که این شخص می‌خواهد عادل بشود، وارسته بشود، متقی بشود، اهل بهشت بشود و مُتَخَلِّق بشود. بعد از اینکه این مراحل را گذراندند؛ آدم خوبی شد، مُتَخَلِّق شد، وارسته شد، اهل عبادت شد و اهل زهد شد، از آن به بعد جنگ سوم شروع می‌شود؛ یعنی جنگ بین عقل و قلب، جنگ بین علم حصولی و علم حضوری؛ اینکه متولی اندیشه و برهان است، می‌گوید راه سخت است و همین‌جا بمان؛ آنکه قلب است، می‌گوید مفهوم به درد من نمی‌خورد، من می‌خواهم ببینم، فهمیدن هنر نیست، دیدن هنر است. این جهاد اکبر است که بین عقل نظر و بین قلب است، این قلّه جهاد است که جهاد اکبر حقیقی این است و این برای اوحدی اهل سیر و سلوک است. غالب انسان‌ها یا در جهاد اندیشه هستند - بین برهان و بین وهم و خیال - یا در انگیزه می‌جنگند؛ یعنی بین عقل عمل و شهوت و غضب. اگر کسی علم را وسیله برای عقل قرار داد که در آن آیه فرمود ما - با مثل زدن - علم را نردبان عقل قرار می‌دهیم: ﴿وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ لَضَرِبُهَا لِلنَّاسِ وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ﴾<sup>۱</sup> آنهایی که عالم‌اند این را نردبان قرار می‌دهند تا به قلّه عقل برسند که «مَا عُبِدَ بِهِ الرَّحْمَنُ وَاکْتُسِبَ بِهِ الْجَنَانُ»، پس علم نردبان است. اگر این شخص از این نردبان سوء استفاده کرد و آن را به طرف چاه برد، همین نردبان و پله‌هاست ولی به طرف چاه رفت: ﴿أَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَى عِلْمٍ﴾ دامن‌گیر او می‌شود؛ یعنی او عالمانه گناه می‌کند. در تعبیرات روایی ما هم هست، اصلاً بعضی‌ها درس می‌خوانند برای اینکه گناه بکنند، چون هر گناهی موارد استثنایی هم دارد؛ اگر روزه خوردن است موارد استثنایی دارد، اگر نماز بد خواندن است موارد استثنایی دارد، حج و عمره نرفتن است موارد استثنایی دارد، همه گناه‌ها موارد استثنایی دارد!

۱. سوره عنکبوت، آیه ۴۳.

در بعضی از روایات ما هست که بعضی‌ها اصلاً درس می‌خوانند برای اینکه آن گناه را با موارد استثنایی توجیه کنند؛<sup>۱</sup> اگر این شد این شخص عالماً عامداً دارد معصیت می‌کند، از این به بعد دیگر ذات اقدس الهی آن هدایت ویژه را می‌گیرد ﴿أَضَلُّهُ اللَّهُ عَلَىٰ عِلْمٍ﴾، او عالماً به طرف جهنم حرکت می‌کند، عالماً به طرف فساد حرکت می‌کنند. این معنا دقیق‌تر از آن است که جناب فخر رازی می‌گوید که این آیه ﴿أَضَلُّهُ اللَّهُ عَلَىٰ عِلْمٍ﴾ در مقابل ﴿اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ﴾ هست.

پرسش: از فرمایش حضرتعالی این‌طور متوجه شدم که آن کسی که علوم به واسطه عقل نظری به او می‌رسد، وقتی به «أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ» ی خدا پی برد، سست می‌شود و در وادی عمل وارد نمی‌شود و بخواهد مثلاً خیلی عبادت کند.

پاسخ: نه، اگر آن علم است «أَشَدُّ الْمُعَاقِبِينَ» هم هست! اگر عالم باشد، ذات اقدس الهی خودش را معرفی کرده که «أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ فِي مَوْضِعِ الْعَفْوِ وَالرَّحْمَةِ وَأَشَدُّ الْمُعَاقِبِينَ فِي مَوْضِعِ التَّكَالِ وَالنَّقِمَةِ»،<sup>۲</sup> اگر عالم است واقعاً هر دو را باید بداند. پس این‌جا فرمود: ﴿أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَىٰ عِلْمٍ﴾.

عَلَّتْ ملتزم نبودن گوش و قلب و چشم گناهکاران به حق

مطلب دیگر این است که در این‌جا، یعنی سوره مبارکه «جاثیه» دارد: ﴿وَحُتِّمَ عَلَىٰ سَمْعِهِ وَ قَلْبِهِ﴾، گاهی «سمع» را بر «قلب» مقدم می‌دارد و گاهی قلب را بر سمع مقدم می‌دارد<sup>۳</sup> و هر دو را جداگانه در کنار «بصر» قرار می‌دهد ﴿وَجَعَلَ عَلَىٰ بَصَرِهِ غِشَاوَةً﴾ که ﴿حُتِّمَ اللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ وَ عَلَىٰ سَمْعِهِمْ وَ عَلَىٰ أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةً﴾ در سوره مبارکه «بقره» هم فرق گذاشته است؛ این تنوع است و درست هم هست. گاهی ممکن است انسان، اول «قلب» او

۱. نهج البلاغة (للصبحي صالح)، خطبه ۱۹۴: «قَدْ أَعْدُوا لِكُلِّ حَقٍّ بَاطِلًا وَلِكُلِّ قَائِمٍ مَائِلًا».

۲. تهذیب الاحکام، ج ۳، ص ۱۰۸.

۳. سوره بقره، آیه ۷: ﴿حُتِّمَ اللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ وَ عَلَىٰ سَمْعِهِمْ وَ عَلَىٰ أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةً وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ﴾.



بیمار بشود و بعد «سمع» مشکل پیدا کند، گاهی ممکن است اوّل «سمع» او مشکل پیدا کند، بعد «قلب» بیمار بشود.

در حجاز این طور بود که اوّل قلب بیمار بود؛ یعنی اینها در اثر حسادت و کبری که نسبت به وجود مبارک حضرت داشتند، قلب آنها ﴿فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ﴾<sup>۱</sup> بود، بعد هر چه هم به گوششان می رسید آلوده می شد، برای اینکه قلب حَقُّودِ کینه توز نمی گذارد انسان حرف را درست گوش بدهد؛ در سوره مبارکه «شوری» فرمود که رسول من! مواظب باش یک عده می آیند که فقط حرف خودشان را بزنند، نه اینکه حرف تو را بشنوند: ﴿الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِنَا﴾<sup>۲</sup> اینها نمی آیند استدلال کنند که حرف تو را بشنوند، اینها آمدند که حرف های خودشان را بزنند ﴿الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِنَا﴾ حکم آنها این است؛ اما ﴿وَإِذَا جَاءَكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِنَا فَقُلْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ﴾<sup>۳</sup>، اینکه قبلاً رسم بود سخنرانان که به منبر رفتند اوّل سلام می کردند و اینکه الآن خطبای نماز جمعه اوّل سلام می کنند برابر همین آیه سوره مبارکه «انعام» است؛ فرمود وقتی کسانی آمدند در محضر شما، دارند حرف های خدا و پیغمبر را گوش می دهند، اوّل بگو ﴿سَلَامٌ عَلَيْكُمْ﴾ و بعد شروع به بحث بکن؛ حالا یا سلام خدا را تحویل می گیرند، یا سلام را از تو تحویل می گیرند یا سلام تو را می شنوند، نه سلام خدا را از زبان تو! به هر تقدیر ﴿وَإِذَا جَاءَكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِنَا فَقُلْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ﴾، این قبلاً رسم بود سخنرانان که منبر می رفتند اوّل سلام می کردند؛ این دو تا حرف است: آنها که اوّل می آیند فقط حرف خودشان را بزنند، اینها قلبشان با کینه و دشمنی می آید؛ لذا حرف هم که بخواهند بشنوند در گوششان بی اثر است؛ یعنی آن بیماری واگیر از دل به گوش سرایت کرده است؛ اما بعضی هستند که قلب سالمی دارند و عادی هستند؛ ولی گوششان از تبلیغ سوء پُر شده، چون گوششان از تبلیغ سوء پُر شده، آن قلب بیمار شده و حرف اثر نمی کند. آن جا که فساد از قلب به گوش می رسد، فرمود: ﴿حَتَّمَ اللَّهُ عَلَى

۱. سوره بقره، آیه ۱۰.

۲. سوره شوری، آیه ۳۵.

۳. سوره انعام، آیه ۵۴.

قُلُوبِهِمْ وَ عَلَى سَمْعِهِمْ ﴿۱﴾، آنجا که بیماری از گوش به دل می‌رسد - مثل اینجا - فرمود: ﴿وَحَتَمَ عَلَى سَمْعِهِ وَ قَلْبِهِ﴾، به هر تقدیر چنین است.

یک بیان نورانی از امام جواد (سلام الله علیه) هست، از ائمه دیگر هم هست؛ ولی آنچه رسمی است، از وجود مبارک امام جواد است، فرمود: «مَنْ أَصْعَى إِلَى نَاطِقٍ فَقَدْ عَبْدَهُ»؛ اگر کسی گوش به حرف دیگری می‌دهد، یک وقت حرف دیگری را گوش می‌دهد که رد کند، این عیب ندارد؛ اما یک وقت گوش به حرف دیگری می‌دهد؛ یعنی گوش شنوا دارد، «مَنْ أَصْعَى إِلَى نَاطِقٍ فَقَدْ عَبْدَهُ فَإِنْ كَانَ النَّاطِقُ عَنِ اللَّهِ فَقَدْ عَبْدَ اللَّهَ وَإِنْ كَانَ النَّاطِقُ يَنْطِقُ عَنْ لِسَانِ إِبْلِيسَ فَقَدْ عَبْدَ إِبْلِيسَ»؛<sup>۱</sup> فرمود اگر کسی گوش او بدهکار حرف کسی است، شنوای حرف کسی است، پس این گوش آلوده می‌شود و از آلودگی این گوش، دل آلوده می‌شود.

پرسش: بیگانگان همین هستند!

پاسخ: بله، اول گوش را آلوده می‌کنند و بعد دل را؛ «مَنْ أَصْعَى إِلَى نَاطِقٍ فَقَدْ عَبْدَهُ» همین است.

فرمود: ﴿وَحَتَمَ عَلَى سَمْعِهِ وَ قَلْبِهِ وَ جَعَلَ عَلَى بَصَرِهِ غِشَاوَةً﴾، در هر دو حال چشم آنها پرده دارد؛ آنجا ﴿أَعْيُنُهُمْ فِي غِطَاءٍ عَنْ ذِكْرِي﴾،<sup>۲</sup> چشم در و دیوار را می‌بیند، «آیت» را نمی‌بیند. تعبیر قرآن این است که آنچه در جهان است «آیت» و «علامت» است. مثلاً وقتی یک انسان ناشناس وارد این کشور بشود، این پرچم سهرنگ را می‌بیند، او فقط پارچه می‌بیند، یا ایام سوگ و ماتم صدیقه کبرا (سلام الله علیها) یک پارچه مشکی می‌بیند، او نمی‌داند که چه خبر است! اما وقتی که یک شیعه نگاه می‌کند، اولین کاری که می‌کند «آیت» می‌بیند! حالا این پارچه طولش چقدر است، عرضش چقدر است یا مشکی بودن آن چطور است، مرحله بعد است؛ اولین نگاهی که

۱. تحف العقول، ص ۴۵۶.

۲. سوره کهف، آیه ۱۰۱.

این شخص می‌کند، مسئله سوگ و ماتم به ذهن او می‌آید، این «آیت» است! یک وقت آدم پارچه می‌بیند و یک وقتی «آیت» می‌بیند، فرمود ما اصلاً در عالم در و دیوار نداریم، «ارض» و «سماء» نداریم، «آیت» داریم! مردان الهی که روی چشمشان «غشاوه» و «غطاء» نیست ﴿أَعْيُنُهُمْ فِي غِطَاءٍ عَنْ ذِكْرِي﴾ نیست، حالا چه بگویند و چه نگویند «به دریا بنگرند او را می‌بینند»، «به صحرا بنگرند او را می‌بینند»<sup>۱</sup> نه - معاذ الله - دریا و صحرا اوست! الآن ما هر جا را که پارچه سیاه هست ببینیم، نام مبارک صدیقه (سلام الله علیها) به ذهن ما می‌آید؛ اما پارچه که حضرت صدیقه نیست! این «آیت» و «علامت» است؛ ایام محرم هم که شد همین طور است! همین که آدم یک پارچه مشکی در محرم می‌بیند به یاد سیدالشهداء می‌افتد، این «آیت» و «علامت» است؛ اما کسی که اهل این معارف نیست، او فقط پارچه مشکی می‌بیند. فرمود اصلاً سراسر عالم آیت حق هستند؛ شب آیت حق است، روز آیت حق است، اینها که نمی‌بینند ﴿جَعَلَ عَلَىٰ بَصَرِهِ غِشَاوَةً﴾، حالا ﴿فَمَنْ يَهْدِيهِ مِنْ بَعْدِ اللَّهِ﴾.

### سر از شرك درآوردن گناه عالمانه

كل «قلب» و «سمع» و اینها را ذات اقدس الهی خلق کرده و باید رهبری بکند و رهبری کرد! اینها گوش ندادند و عالمانه بی‌جهت رفتند، دیگر ﴿أَضَلَّهُ اللَّهُ﴾، قبلاً از قونوی<sup>۲</sup> نقل شد که اگر یک وقت در اثر سهو و نسیان و جهل و - جهل قصوری نه، جهل تقصیری - اکراه و اضطرار و إجماع کاری انجام بدهد که براساس «حدیث رفع» - «رُفِعَ عَنْ أُمَّتِي»<sup>۳</sup> - گناه نیست! اگر عالماً عامداً دارد گناه می‌کند، معنایش این است که خدایا! تو گفتی حرام

۱. دویی‌های بابا طاهر، شماره ۱۶۲؛ «به صحرا بنگرم صحرا ته وینم \*\*\* به دریا بنگرم دریا ته وینم

بهر جا بنگرم کوه و در و دشت \*\*\* نشان روی زیبای ته وینم».

۲. شرح الاربعین حدیثا، ص ۸۷؛ «و رد علی بغته فی سر ذلک ان سبب ظهور حکم الغیرة و سلطنتها لیس نفس الفعل المحرم فقط، بل الموجب هو التلبس بصفة المشاركة لمقام الربوبية، لان الاطلاق فی التصرف و مباشرة الفعل کل ما یرید دون منع و لا قید و تحجیر من صفات الربوبية، فانه الذی یفعل ما یشاء دون حجر و لamenع و من سواء، فالتقید و الحجر من خصائصه، فمقی رام الخروج من صفات التحجیر و طلب اطلاق التصرف بمقتضى ارادته فقد رام مشاركة الحق فی اوصاف ربوبيته و نازعه فی کبریائه، لاجرم کان ذلک سبباً لظهور حکم الغیرة المستلزمة للغضب او العقوبة ان لم یتدارک العناية...».

۳. وسائل الشیعة، ج ۱۵، ص ۳۶۹.

است و من هم هیچ عذری ندارم، ولی به نظر من باید انجام بدهم! شما هر گناهی را که تحلیل می‌کنی سر از شرک درمی‌آورد. اینکه فرمود: ﴿وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ﴾<sup>۱</sup> همین است. اگر سهو باشد، نسیان باشد، اضطراب باشد، إجلاء باشد، اجبار باشد، جهل قصوری باشد، همه اینها با «حدیث رفع» رفع می‌شود؛ اما آن‌جا که رفع نمی‌شود کجاست؟ عالماً عامداً باشد؛ یعنی خدایا! من موضوع را می‌دانم، حکم را می‌دانم، اضطرابی هم ندارم، سهو و نسیانی هم نیست، إجلائی هم نیست، اجباری هم نیست، هیچ دلیلی هم ندارم، ولی شما فرمودید که نکن، من نظرم این است که باید انجام بدهم! نهایت تحلیل گناه این است؛ لذا خیلی سخت است، گاهی بعضی‌ها به توبه موفق نمی‌شوند. فرمود: ﴿وَجَعَلَ عَلَىٰ بَصَرِهِ غِشَاوَةً فَمَنْ يَهْدِيهِ مِنْ بَعْدِ اللَّهِ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ﴾.

### عدم اعتقاد مشرکان حجاز به حیات بعد از مرگ و فرق آنها با تناسخی‌ها

مشکل اساسی مردم حجاز این بود که می‌گفتند ما یک مرگ داریم و یک زندگی؛ درباره مرگ می‌گفتند: ﴿إِنْ هِيَ إِلَّا مَوْتُنَا الْأُولَى﴾<sup>۲</sup>، این ﴿الْأُولَى﴾ در مقابل ثانیه نیست؛ ممکن است ثانیه داشته باشد یا نداشته باشد، آن‌جا که ثانیه ندارد هم می‌گویند ﴿الْأُولَى﴾، ﴿إِنْ هِيَ إِلَّا مَوْتُنَا الْأُولَى﴾؛ یعنی جدای از یک بار، ما مرگی نداریم و درباره حیات هم می‌گویند که ما بیش از یک زندگی نداریم: ﴿إِنْ هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا﴾<sup>۳</sup>. گاهی مثل سوره مبارکه «دُخان» از مرگ خبر می‌دهند، آن‌جا گفتند: ﴿إِنْ هِيَ إِلَّا مَوْتُنَا الْأُولَى﴾؛ یعنی ما بیش از یک مرگ نداریم، این‌طور نیست که بعد از مرگ حیاتی باشد و حیات بعد از برزخ و از برزخ وارد قیامت بشویم! آیه ۳۵ سوره مبارکه «دُخان» این بود: ﴿إِنْ هِيَ إِلَّا مَوْتُنَا الْأُولَى﴾، در قبال ﴿إِنْ هِيَ إِلَّا مَوْتُنَا الْأُولَى﴾ این است که ﴿إِنْ هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا﴾، ما یک زندگی داریم و یک مرگ! اگر اینها تناسخی باشند، یک «حیات» و یک «مات» نیست،

۱. سوره یوسف، آیه ۱۰۶.

۲. سوره دخان، آیه ۳۵.

۳. سوره انعام، آیه ۲۹؛ سوره مؤمنون، آیه ۳۷.

چندین «حیات» و چندین «مات» دارند. برخی‌ها گفتند که فکر رایج جاهلیت همان تناسخ بود؛ اگر تناسخ باشد، دیگر یک «حیات» و یک «مات» نیست - البته «حیات» همان «حیات» دنیاست، اما یک بار و دو بار و امثال آن نیست - و مساوی بودن «صالح» و «طالح» هم این نیست، برای اینکه تناسخی‌ها معتقد نیستند کسی که ظلم کرد و مرفّهانه و مُترَفانه زندگی کرد، بعد از مرگ روح او تعلق می‌گیرد به بدن نوزاد، بعد هم همان ظلم و اسراف و اتراف را دارد، می‌گویند بعد متعلّق می‌شود به بدن دیگری تا آنچه قبلاً به سر دیگران آورد را بچشد. آنها هم معتقد نیستند که خوب و بد بعد از مرگ یکسان هستند، اگر هم تناسخ باشد، آنها دیگر نمی‌گویند: ﴿سَوَاءٌ مَحْيَاهُمْ وَمَمَاتُهُمْ﴾؛ ولی از تناسخ در این زمینه از آنها چیزی نقل نشده است، اینها می‌گفتند همین که ما مُردیم انسان فاسد می‌شود و از بین می‌رود: ﴿إِذَا ضَلَلْنَا فِي الْأَرْضِ﴾<sup>۱</sup>، ﴿إِنَّا لَمَبْعُوثُونَ﴾<sup>۲</sup>، انسان وقتی می‌میرد نابود می‌شود. فرمود از این سنخ نیست که انسان بمیرد و نابود بشود، ﴿وَقَالُوا مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا﴾ چه اینکه آن‌جا گفتند: ﴿إِنْ هِيَ إِلَّا مَوْتُنَا الْأُولَى﴾. گفتند: ﴿مَوْتُ وَنَحْيَا﴾؛ بعضی زنده می‌شوند و بعضی مرده می‌شوند، نه ما مکرّر زندگی داریم و مرگ داریم که تناسخ بشود! اگر تناسخ باشد بعد از مرگ کسانی که تبهکار بودند به کیفر اعمالشان می‌رسند و کسانی که وارسته و مظلوم بودند به ثواب اعمالشان می‌رسند؛ یعنی مرفّهانه زندگی می‌کنند. ﴿وَمَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ﴾ اینها دهری نبودند، اینها ﴿وَلَيْن سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ﴾<sup>۳</sup> بودند. «دهر» یعنی روزگار؛ یعنی گذشت روزگار را به علت مادی اسناد دادند، نه اینکه حالا دهری باشند و خدا را قبول نداشته باشند. فکر رایج مشرکان حجاز این بود که خدا را قبول داشتند، منتها در توحید ربوبی مشکل جدّی داشتند. فرمود: ﴿وَمَا لَهُمْ بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ﴾؛ اینها فقط با گمان دارند زندگی می‌کنند. وقتی هم که برهان

۱. سوره سجده، آیه ۱۰.

۲. سوره اسراء، آیه ۴۹.

۳. سوره لقمان، آیه ۲۵؛ سوره زمر، آیه ۳۸.

قیامت ذکر می‌شود: ﴿وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا﴾ که معاد حق است؛ چون نظام حق است، پس حساب و کتابی هست و چون خدا عادل است، پس بین «سَیِّئَه» و «حَسَنَه» فرق است. آنها می‌گویند اگر حیات بعد از مرگ حق است پدران ما از این قبرستان دربیایند و زنده بشوند: ﴿وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ مَّا كَانَ حُجَّتُهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا ائْتُوا بِآبَائِنَا﴾، امروز هم که خیلی‌ها به کیوان رسیده‌اند، همین فکرهای جاهلیت را دارند! چند وقت قبل عرض کردم که من نگاه می‌کردم کاملاً رسیدن به ستاره کیوان را بررسی کردند، طول و عرضش را بررسی کردند، عمقش را بررسی کردند، سیاه‌چاله‌ها را بررسی کردند، کار عمیق علمی بود! اما مدام این گزارش‌گر می‌گفت که تصادفاً این طور شد! این نظم دقیق علمی که اگر به شما می‌گویند دانشمند برای آن است که گوشه‌ای و ذره‌ای از ذرات نظم عالم را بلد هستی! آن‌که این نظم را خلق کرد عالم نیست؟! ﴿أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ﴾! می‌گویند تصادفاً این طور شد! پس الآن هم همین‌طور است! منتها یک جاهلیت مدرن است. فرمود: ﴿وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ مَّا كَانَ حُجَّتُهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا ائْتُوا بِآبَائِنَا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾.

### شک بردار نبودن حیات بعد از مرگ در فرهنگ قرآن کریم

فرمود در جواب آنها بگو که دنیا جای آزمون است، ما که شما را نمی‌توانیم بعد از مرگ دوباره بیازماییم! بعد از مرگ هر کسی باید به پاداش و کیفر اعمال خودش برسد: ﴿قُلِ اللَّهُ يُحْيِيكُمْ﴾ اول، ﴿ثُمَّ يُمِيتُكُمْ﴾ بعد از مرگ دنیا، ﴿ثُمَّ يَجْمَعُكُمْ﴾ که حیات بعد از موت است ﴿إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ﴾ که این ﴿يَوْمِ الْقِيَامَةِ﴾، ﴿لَا رَيْبَ فِيهِ﴾ است. قبلاً هم ملاحظه فرمودید اصطلاح ﴿لَا رَيْبَ فِيهِ﴾ در قرآن کریم مثل اصطلاح «بالضَّرُورَةِ» است؛ وقتی محمول ضروری ذاتی موضوع بود و بدیهی بود، می‌گویند قضیه، قضیه ضروریه است؛ وقتی گفتند دو دوتا چهارتا، این دو دوتا چهارتا قضیه‌ای است که دو بعلاوه دو مساوی است با چهار، این گزاره و آن نهاد، این محمول و آن موضوع،

این را که جهت بدهی - یعنی قضیه موجهه باشد - می‌گویید چه؟ می‌گویید دو دوتا چهارتا «بالضَّرورة». یک وقت است شما می‌گویید: «الانسانُ ناطقٌ» یک موضوع و محمول دارد، یک وقت «زیدٌ عالمٌ» یک موضوع و محمول دارد، وقتی گفتند موجهه کنید؛ یعنی به او جهت بدهید، می‌گویید «الانسانُ عالمٌ بالامکان، الانسانُ ناطقٌ بالضَّرورة»؛ این «بالضَّرورة» جهت این قضیه است. اصطلاح ﴿لَا رَيْبَ فِيهِ﴾ به منزله «بالضَّرورة» است در فرهنگ قرآن کریم. قیامت حق است ﴿لَا رَيْبَ فِيهِ﴾، معاد حق است ﴿لَا رَيْبَ فِيهِ﴾، بهشت حق است ﴿لَا رَيْبَ فِيهِ﴾، ﴿ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ﴾،<sup>۱</sup> این ﴿لَا رَيْبَ فِيهِ﴾ یعنی شک‌بردار نیست، تردیدپذیر نیست و مانند آن. فرمود: ﴿اللَّهُ يُخَيِّكُمُ ثُمَّ يُمَيِّتُكُمْ ثُمَّ يَجْمَعُكُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ﴾، چون مضمون این آیه در اولِ سوره مبارکه «یونس» مبسوطاً گذشت؛ در سوره مبارکه «یونس» آیه سه به بعد این بود: ﴿إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ مَا مِنْ شَفِيعٍ إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ ذَلِكَُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ﴾ این یک؛ ﴿إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعاً وَعَدَ اللَّهُ حَقّاً إِنَّهُ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ لِيَجْزِيَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ بِالْقِسْطِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ شَرَابٌ مِنْ حَمِيمٍ وَعَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ﴾.<sup>۲</sup> آیه سه و چهار سوره مبارکه «یونس» مبسوطاً این مطلب بحث شد، چه اینکه در سوره مبارکه «ص» هم این بحث شد، در سایر سوره‌ها هم آن‌جا که دارد خدا نظام را «بالحق» خلق کرد - چه «باء» مصاحبه باشد و چه «باء» ملابسه باشد - مبسوطاً بحث شد.

«و الحمد لله رب العالمين»

۱. سوره بقره، آیه ۲.

۲. سوره یونس، آیه ۴.